

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰
از صفحه ۲۰۷ تا ۲۳۲

جایگاه وطن، آزادی، قانون و دانش در شعر ادیب الممالک فراهانی*

دکتر مظاهر مصفا^۱
استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران
و عباس سعادت^۲

چکیده:

آنچه شعر دوره مشروطه را از دیگر ادوار شعر فارسی متمایز و ممتاز می‌نماید، مضامین نو و تازه آن است. شعر ادیب الممالک، آینه‌ی تمام‌نمای اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور در دوره مشروطه است. او بنا به اقتضای دوره پر تحول مشروطه، نسبت به امور و تحولات اجتماعی، سیاسی کشور بی‌تفاوت نیست. او نمی‌تواند "برج عاج" نشین باشد. ادیب الممالک از شعرای سنت‌گرای این دوره است. او در قالب قصیده، قطعه، مثنوی، مسمط، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند، مضامین و مفاهیم سیاسی، اجتماعی را در شعر خود آورده است.

در این پژوهش به بررسی ۴ موضوع آزادی، وطن، قانون و علم (دانش) در دیوان ادیب الممالک پرداخته شده است و نتایج گویای آن است که واژه دانش و علم نسبت به ۳ مورد دیگر، بسامد بیشتری در دیوان وی دارد. از سوی دیگر، از جهل و نادانی بسیار نکوهش شده است. نتیجه اینکه جهل ستیزی‌های ادیب، محرک خوبی برای بیداری اذهان عمومی است، به خصوص هنگامی که از زبان طنز و هزل استفاده می‌کند، خواننده را به تفکر و تأمل وامی‌دارد.

واژگان کلیدی: ادیب الممالک، علم، قانون، آزادی، وطن، مشروطه

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۷

^۱ - مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات - تهران

^۲ - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران
(نویسنده مسؤل) - این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری با عنوان «بررسی گسل‌های فکری شعرای دوره مشروطه» به راهنمایی دکتر مظاهر مصفا می‌باشد.

مقدمه

ذکر ادیب الممالک فراهانی (۱۳۳۶-۱۲۷۷ ه.ق.)

آن وفادار به سنت‌های ادبی کهن، آن پیکرتراش معانی طنز با ابجد و کلمن؛ آن قصیده‌سرای توانا، آن محیط بر دانش قدما؛ آن قلم‌زن جراید مشروطه، آن قاضی شاعر صلحیه؛ آن هم طراز قآنی و سروش، آن با فاتحان تهران اسلحه بر دوش؛ آن صاحب هجویه‌های نیش‌دار، آن مدافع اوضاع دهقانی، ادیب الممالک فراهانی.^۱

در قریه گازران اراک زاده شد. در نسب گویند به قائم مقام فراهانی می‌رسد. نقل است که از برکشیدگان امیر نظام گروسی بود و از نویسندگان درجه اول «روزنامه ایران سلطانی». مدتی نایب رئیس مدرسه لقمانیه تبریز بود و سردبیر روزنامه مجلس نیز. از مظفرالدین شاه لقب ادیب الممالک گرفت و در مدت عمر به قفقاز و خوارزم و باکو سفر کرد. در انقلاب مشروطه، ناشر افکار وطنی و قبل از آن مداح ناصرالدین شاه و مظفرالدین میرزا و مردان دیوانی بود. در اشعارش، امیری تخلص داشت و از اشعار معروف او در زمینه طنز و انتقاد اجتماعی: قصیده «حشرات الارض بهارستان» و «احزاب سیاسی» و «پیام به سیروس» و «صلحیه» و «جرم الاغ مسکین» و «ماراچه» در تاریخ طنز ایران ماندگارند.

مدت عمر او ۵۸ سال بود. برای اولین بار، دیوانش به اهتمام وحید دستگردی با تصحیح و حواشی در سال ۱۳۱۲ شمسی در تهران به چاپ رسید و موسوی گرمارودی نیز با انتشارات قدیانی در تهران در سال ۱۳۸۴ چاپی منقح و برتر از چاپ دستگردی منتشر کرده است.

بیان مسأله

آنچه ادبیات دوره مشروطه را از دیگر ادوار شعر فارسی متمایز و ممتاز می‌نماید، مضامین نو و تازه است. «به دیگر سخن، این ادبیاتی است (خواه نثر خواه نظم)، که همه تلاش و کوشش مردم ایران برای دستیابی به حکومت قانون و رهایی از نظام استبدادی در آن باز تابیده است. می‌توان گفت ظهور این گونه ادبیات با دریافت اندیشه «آزادی» به مفهوم اروپایی آن مقارن است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹)

جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست در این سخن که مضامینی چون آزادی، وطن، قانون دانش جدید و... همگی از دوره‌ی بیداری و مشروطیت وارد ادبیات فارسی شده است، باید اذعان نمود که «با انتشار روزنامه و تاسیس دارالفنون، روند آشنایی ایرانیان با جهان جدید شتاب گرفت و رواج ترجمه آثار گوناگون فرنگی به این آشنایی عمق و دامنه بخشید و سرانجام به شکل‌گیری حلقه‌های روشن‌فکری انجامید. روشن‌فکران علاوه بر اینکه دگرگونی ساخت قدرت در ایران را وجهه نظر داشتند، مرز تجددطلبی را تا سطوح مختلف فرهنگ، اندیشه، ادب و نظام اجتماعی و اقتصادی گسترش دادند و به تدریج پشتوانه نظری قابل اتکایی برای تحول در ایران تدارک دیدند.» (صدری نیا، ۱۳۷۴: ۱۴۷-۱۴۶)

پیشینه درخشان شعر فارسی و استحکام موازین آن و انس و الفت ذهن و زبان ایرانی با قالب‌ها و مضامین کهن، باعث شد که شعر فارسی، عناصر تحول‌آفرین را نسبت به نثر آرام‌تر و صبورانه‌تر پذیرا گردد. «نخستین بارقه‌های تحول در محتوای شعر رخ نمود و پس از آن صورت و اسلوب آن نیز در معرض دگرگونی قرار گرفت. با این حال، دشوار می‌توان نخستین شعری را که حال و هوای عصر مشروطه در آن بازتاب یافته باشد، تعیین کرد. شاید بتوان برخی از سروده‌های فتح‌الله خان شیبانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ ق) را، به دلیل اشتغال به انتقاد از اوضاع، در شمار این اشعار دانست.» (آرین پور، ۲۵۳۵: ج ۱، ۱۴۰)

دکتر شفیعی کدکنی نیز معتقد است که «تاریخ رستاخیز ادبیات فارسی در دوره جدید، به ناگزیر با نام قائم مقام و شبیانی پیوند یافته است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۶)

در واقع ادبیات دوره مشروطه به خصوص شعر آن دوره، معرف و آغازگر ادبیات متعهد (engaged Literature) در ایران گردید. به گونه‌ای که در خدمت آزادی اجتماع یا محرومان و فرودستان جامعه و هدف آن، پرداختن به آرمان‌های آنان است. «شعر در این دوره دربار را ترک می‌گوید و به کوی و برزن می‌آید و سرشار از خون و فریاد، گرمی زندگی و آرمان است. این شعری است که هر انتقادی بر آن وارد باشد، از این اتهام که با زندگی تماسی ندارد، مبرا است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۷۳)، «شعر مشروطه بیش از هر چیز، تاریخ منظوم خود و انقلاب مشروطه است و شاعران غالباً برای تهییج و تحریک خواننده به شعر نوعی چاشنی حماسی می‌زدند.» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۳۱)

نکته ضروری قابل بیان اینکه در مقاله حاضر، چهار موضوع وطن، آزادی، قانون و دانش در شعر شش شاعر مطرح دوره مشروطه یعنی بهار، عارف، عشقی، ایرج میرزا و فرخی یزدی به همراه ادیب الممالک بررسی شده است و آمارها و نمودارها در این مقاله در مقایسه با اشعار پنج شاعر دیگر می‌باشد.

شعر ادیب الممالک فراهانی

شعر ادیب الممالک فراهانی، آینه تمام‌نمای اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور در دوره مشروطه است. ادیب الممالک از شعرای سنت‌گرای این دوره است، او بنا به اقتضای دوره پرتحول مشروطه، نسبت به امور و تحولات اجتماعی، سیاسی کشور بی‌تفاوت نیست، او نمی‌تواند «برج عاج» نشین باشد و به دور از تحولات اجتماعی محیط خود به سر برد. بنابر این، ادیب الممالک در زندگی خود دو دوره متمایز دارد: دوره اول، از آغاز شاعری تا چند سال پیش از مشروطیت و دوره دوم، سال‌های نزدیک به شکل‌گیری نهضت مشروطه تا پایان عمر.

در دوره اول، او یک شاعر پای‌بند به موازین و اصول شعر کهن فارسی است. ادیب در واقع متناسب حال و هوای روزگار خود و هم دوره‌ای‌های خود شعر می‌سراید، غزل‌های او در این دوره اندک و بیشتر به قصیده و قطعه تمایل دارد. اما در دوره دوم، در پی تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور او نیز مضامین و مفاهیم اجتماعی و سیاسی و وطن دوستی را وارد شعر خود می‌نماید و این مضامین را در قالب قصیده، قطعه، مثنوی، مسمط، ترجیح‌بند و ترکیب‌بند بیان می‌نماید.

«در حوزه زبان با مطالعه شعر ادیب‌الممالک و غور در اشارات ادبی و تلمیحات و تضمین‌های گوناگون او به این نکته پی می‌بریم که وی به ادبیات فارسی مسلط بوده و تواریخ و قصص و حکمت و نجوم دوران خویش را می‌دانسته است. اما در حوزه لغت چند تجربه ناموفق دارد؛ از جمله به کاربردن بیش از اندازه لغات مهجور عربی و راه یافتن شمار زیادی لغات و اصطلاحات عامیانه و محاوره‌ای به اشعار وی که با تمام اینها لحن ادیبانه و فاخر او کاهش پیدا نکرده است.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴: ۱۲۶، ۱۲۸)

در حوزه بیان، که قوی‌ترین و بزرگ‌ترین جنبه شعری ادیب است، می‌توان گفت که او هم در تحیل قوی است و به همین لحاظ کاربرد استعارات و کنایات بدیع و تشبیهات تازه در شعرش فراوان و هم در ترتیب و تحویل سخن استوار و در ورود و خروج از مضایق سخن بسیار موفق است.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴: ۱۳۰)

دکتر محمدجعفر یاحقی معتقد است که اشعار وی به ویژه قصایدش، بر تقلید از شاعران دوره‌های پیشین به ویژه انوری، شاعر قرن ششم، استوار است. (به نقل از یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۴۸) و به نوشته وحید دستگردی در مقدمه دیوان قدیم شعر ادیب «در صورت، ریشه در سنت شعر کلاسیک دارد، اما در محتوا باز تابنده روزگاران نو است.» (دیوان ادیب، ۱۳۱۲: مقدمه) نیز سید ابراهیم نبوی در کتاب «کاوشی در طنز ایران» نگاه ادیب‌الممالک را به طنز به لحاظ موضوعی، نگاهی انسانی، دلسوزانه و عدالت طلبانه، ظلم‌ستیز و حق‌خواهانه و متعهد می‌داند. (نبوی، ۱۳۸۰: ۴۴۹ - ۴۳۷)

نکته‌ی قابل بیان در اشعار ادیب، ذکر مسایل تربیتی و اخلاقی است که او را در مسلک یک سعدی جدید متجلی می‌سازد. در دیوان او، مضامینی چون نکوهش ریاکاری، مردم‌آزاری، غرور، شکم‌پرستی، زخم‌زبان، می‌خوارگی، اسراف و بخل، آز و طمع، زر و سیم، قسم دروغ، و کم‌فروشی به وفور یافت می‌شود. در عین حال فراخور حال و محل از صفات پسندیده‌ی اجتماعی مانند قناعت، میانه‌روی و اعتدال، خاموشی و سکوت، رفتار خوب با عیال و خانواده، مشورت و ... ستایش کرده است. و نیز مضامین اجتماعی چون وابستگی و فساد عاملان حکومت، عدم شایسته‌سالاری، ضعف و سستی مسلمانان، باورها و اعتقادات عامه و سنت‌های اجتماعی، حد سارق، شرایط قضاوت، تعصب و غیرت نسبت به زنان، می‌خوارگی و مستی زن، حجاب زن، بی‌نظری به زن مردم، اعتقاد به لزوم شاه، اعتقاد به لزوم وزیر، ماده تاریخ، بیماری‌های شایع و داروها و جهل ستیزی در دیوان او وجود دارد.

بزرگ‌ترین عیبی که بر ادیب وارد است مدح و ستایش‌های بی‌جاست، که به کرات در اشعار او دیده می‌شود و از ارج و مقام این شاعر بزرگ می‌کاهد. دکتر غلام‌حسین یوسفی معتقد است ادیب الممالک «پس از آگاهی از اوضاع و جریان‌های اجتماعی و سیاسی متحول شده و به برکت انتشار افکار تازه، شعرها در نکوهش اعمال و رفتار محمدعلی شاه و تهنیت فتح مشروطه‌طلبان سروده است.» (یوسفی، ۱۳۷۶: ۳۵۱) اما به نظر می‌رسد این دوگانگی شخصیت تا پایان دوره‌ی شاعری او بر دیوان اشعارش سایه افکنده است، به طوری که با حفظ وفاداری خود به این سنت دیرین خانواده‌ی شاعران، گاه و بی‌گاه ستایش‌های آن‌چنانی را ادامه داده است، چنان که این مدایح را حتی پس از برکناری محمدعلی شاه، در وصف احمدشاه نیز می‌بینیم.

در اینجا برای جلوگیری از اطناب کلام، ابیاتی از چند شعر او که به ترتیب در زمان ولیعهدی و آغاز سلطنت محمدعلی شاه در ستایش او سروده، نقل می‌کنیم و پس از آن نمونه‌ای از نکوهش‌های گزنده و اشعار رک و پوست‌کنده او را ذکر خواهیم کرد، که بیان این گونه اشعار در آن دوران استبداد زده، خالی از شجاعت فردی و ادبی نیست.

چون ملک عزم سفر کرد کلید در ملک
پادشه زاده‌پیروز جوان بخت سعید
شاه اندر کف وی داده مقالید امور
خوب کرد الحق زیرا که کسی چون فرزند

داد در دست ملک زاده‌فرخنده گهر
شد محمدعلی آن در خور دیهیم و کمر
که کند کار جهان راست به نیروی هنر
نیست در گیتی غمخوار و هواخواه پدر...

ص ۱۵-۱۳/۲۵۰^۱

رایت و دیهیم و خاتم و کمر و تخت
شاه محمدعلی که پنجه عزمش
ای ملک از فره جلوس تو امروز
شاد و جوان باش جاودانه که اقبال

باد مبارک به شهریار جوان بخت
آسان از هم گشوده هر گره سخت
نور الهی به تاج تابد و بر تخت
تا ابد اندر به سایه تو کشد رخت

صص ۲۴/۱۱۰ و ۲۵

۲ و ۱/۱۱۱

جایگاه "وطن" در شعر ادیب‌الممالک

وطن دوستی و دفاع از حریم میهن در مقابل جابران و وطن‌فروشان داخلی و دشمنان بیگانه، از مهم‌ترین درون‌مایه‌های شعر ادیب و به طور کلی عصر مشروطه است. اشعار میهنی که برای تنویر اذهان عمومی در دوره مشروطه سروده می‌شد، در شکل‌گیری جریان مشروطه نقش مؤثری داشت.

ادیب، همواره مردم را به دفاع از مام میهن و پاسداری از حرمت آن فرا می‌خواند و خود با مشروطه‌خواهان و انقلابیون همراه و همگام می‌شد. اشعار میهنی ادیب می‌تواند روشنگر فضای سیاسی جامعه و شور و هیجان درونی ملتی در حال انقلاب باشد.

مادر توست این وطن که در طلبش خصم
نار تطاول به خاندان تو افکند

ص ۴/۱۶۹

^۱ - توضیح: بعضی از اشعار از دیوان ادیب‌الممالک، تصحیح وحید دستگردی و برخی دیگر از چاپ موسوی گرمارودی برگزیده شده است.

ادیب الممالک، واژه وطن را با صفات و اضافه‌هایی همچون: مام وطن، وطن منار نور الهی، حب الوطن، سوز وطن، نار حب‌الوطن و... به کار می‌برد.

امروز که حق را پی مشروطه قیام است
که ای شه به زمینت زند این توسن دولت
این طبل زدن زیر گلیمت نکند سود
نام تو بیالوده تواریخ شهان را

ص ۱۱۸/۸۶

این وطن ما منار نور الهی است
آتش حب الوطن چو شعله فرورد
از دل الوند دود تیره برآید
ور به دماوند این حدیث سرایی
روسی از خانمان خود نکند دل

ص ۱/۱۷۰ تا ۵

آخر ای ایرانیان ای مردمان باشرف
مر نمی خواندید ایران را همی مام وطن
جز شما مادر فروشان هیچ دیدستی کسی
شرمتان بادا که ننگ من شدید از آنکه نیست

ص ۹/۳۱۵ تا ۱۲

گریه کن بر وطن که گریه تو
به هوای وطن زنان گریند
دوش گفتم به دوستی که بود
راز حب الوطن من الایمان
وز برای رواج این باز
پی این کار شد علی مقتول

ص ۱۸/۴۳۰ تا ۲۲

چشم دل را همی کند روشن
گر نگرایی تو کمتری ز زن
حفظ این آب و خاک بر همه دین
هست دستور سید ثقلین
به غزا رفت شاه بدر و حنین
بهر این کشته گشت حسین

نار حب الوطن چو شعله زند دل مؤمن بر او شود چو سپند

ص ۳/۵۵۹

ادیب‌الممالک برای دمیدن روح ملیت و ملی‌گرایی و ایجاد جنبش و اتحاد تلاش می‌کند مردم را به یاد اسطوره‌ها و قدرت‌های افسانه‌ای ایران زمین چون، جمشید، فریدون، جنگجویان سلف و... بیندازد، هر چند که «غم این خفته چند خواب در چشم تر او می‌شکند!!»

هلائی دلیران ایران زمین	بتازید چون شیر مست از کمین
که دشمن به تاراج ما چیره شد	ز آهنگشان روز ما تیره شد
برآند که این خانه ویران شود	بداندیش دارای ایران شود
به مرز کیان روس باشد رئیس	در ایوان جم پا نهد انگلیس
بمانیم در چنبر اهرمن	ابا خانه و گنج و فرزندو زن
به گور نیاکانمان در مغاک	فروزند آتش، بر آرند خاک

ص ۲/۶۵۳ تا ۸

ادیب‌الممالک در اشعار خود با ایمان به رسالت خویش، مردم را به تأسی و پیروی از وطن دوستی‌ها و از خودگذشتگی‌های ملت‌های مظلوم و بزرگی چون ژاپن، چین، ترانسول (جمهوری کوچکی در آفریقای جنوبی در برابر استعمار انگلیس مقاومت دلیرانه‌ای از خود نشان دادند) و... فراخوانده عرق میهن‌دوستی آنان را تحریک می‌کند.

حدیث شوکت ژاپون بگویی و میکادو	اگر حدیث کنی این چنین حدیث رو است
سزاست آنکه به مردانگی و غیرت و علم	علم شوند که امروزه دستشان بالاست...
خوش به حال چنین ملت نجیب و غیور	که علم و دانش او را کمال استقصاست
پس آنچه کردوی و این چنین مسلم گشت	به ماست فرض که آسان کنیم بی‌کم و کاست

ص ۸/۱۰۱ تا ۱۲

در شگفتم من ز مردم ژاپن	که به هیجا چو پور دستانند
تنگ چشمان خرد کوله‌دست	مهران و دراز دستانند

خاکشان خاره رستنی خارا لیک همواره در گلستانند

ص ۱۰/۱۷۲ تا ۱۳

نیز، ادیب به ستایش مردم ترانسول و رئیس جمهور آن، گروگر، پرداخته است:

گریه کند زارزار بر وطن خویش همچون یعقوب بهر گم شده فرزند

جان برادر تو نیز همچو گروگر جان به وطن باز و دل به مهر وطن بند

ص ۲۱ و ۲۲/۱۶۹

ادیب از زبان مردم منچوری و چین نیز فریاد مقاومت و ایستادگی سر می‌دهد. (ص ۱۷۳).

ادیب الممالک، رمز موفقیت و پیروزی را دانش و اتحاد می‌داند و صحنه بین‌المللی

آن روزگار را میدان جنگ می‌پندارد و علم را همچون اسلحه‌ای کاری و اتحاد را سپر

می‌شمرد و برای رسیدن به این اتحاد از حدیث و روایت کمک می‌گیرد.

چو علم یافتی آنک به اتحاد گرای که علم همچو سلاح است و اتحاد سپر

به اتحاد گزائید و سیل را نگرید که هیچ نیست مگر قطره قطره‌های مطر

به اتحاد گزائید و اتفاق کنید که اتحاد شما کم کند ز کفر اثر

اگر شنیدید المؤمنون کالبیان یشد بعض بعض ز قول پیغمبر

ص ۵-۲/۲۶۵

تا کی زداغ کودک دانش در او فتد در خاندان ثروت ما بانگ رود رود

تا کی ز نار غفلت و پندار بر شود از دودمان غیرت ما بر سپهر دود

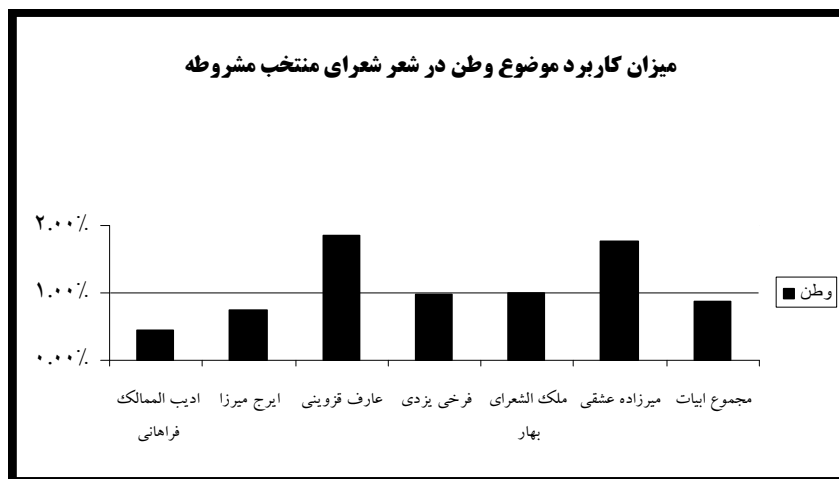
ص ۲۱/۱۷۰ و ۲۲

واژه وطن در دیوان ادیب الممالک ۷۳ مرتبه تکرار شده است، که نسبت به کل

ابیات دیوان یعنی ۱۶۰۷۴ بیت ۰/۴۵٪ ابیات دیوان او را در بر می‌گیرد که در مقایسه

با شعر دیگر شاعران مورد مطالعه کمتر از این واژه در دیوان خویش استفاده نموده

است. این موضوع در نمودار شماره (۱) نشان داده شده است:



(نمودار شماره ۱)

تلقى ادیب الممالک از "آزادی"

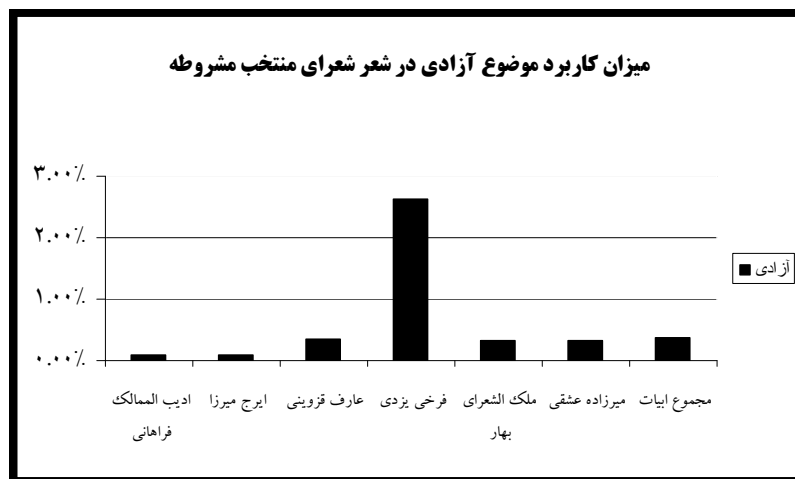
آزادی (Freedom):

۱- اختیار فعل یا ترک فعل ۲- داشتن حق انجام هر عملی تا حدی که حق دیگران مورد تجاوز قرار نگیرد. ۳- مصون ماندن از اراده مستبدانه دیگران، آزادی از بند و زندان، آزادی از بردگی غیر، نبودن دخالت و ممنوعیت. ۴- استقلال یا رهایی فرد یا گروه از ممانعت‌هایی که به وسیله دیگر افراد گروه‌ها یا حکومت برقرار شده باشد. ۵- وضع و موقعیتی که اجبار جامعه و افراد را به شخص به حداقل ممکن کاهش دهد. ۶- به طور اعم، به مجموع آزادی‌هایی نظیر آزادی سیاسی، آزادی مذهبی و آزادی نطق و بیان اطلاق می‌شود. به محض آنکه صحبت از آزادی به میان می‌آید، باید پرسید: آزادی برای که، آزادی برای چه و آزادی تا چه حدود؟ خودسری هر فرد برای ارضای تمایلات فردی خود، منتهی به هرج و مرج، و هرج و مرج منتهی به وضعی می‌شود که در آن هر گونه آزادی از بین می‌رود. در یک جامعه آشفته، تنها دغل‌بازان می‌توانند خود را تحمیل کنند. در آشفتنگی نه عدالت وجود دارد نه آزادی. از انقلاب کبیر فرانسه به بعد، آزادی با تأمین تساوی فرصت‌ها برای پرورش استعدادهای افراد یک جامعه،

همبستگی نزدیکی پیدا کرده است. ماکیاول در کتاب گفتارها نوشته است «در جامعه‌ای که حکومت استبدادی، جای آزادی را می‌گیرد، آن جامعه دیگر پیشرفت نمی‌کند، نه ثروتش افزایش می‌یابد و نه قدرتش، و در بیشتر موارد، جامعه در سرانجام زوال می‌افتد. اکنون، همچنین، آزادی بر اساس میزان سرکوب یا فشار، یعنی بر اساس اقداماتی از طرف دولت سنجیده می‌شود که اختیار فرد را برای انتخاب نحوه دلخواه عمل (مثل آزادی اعتقاد و مذهب، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی دسترسی شهروندان به اطلاعات، آزادی بیان، عضویت در سازمان‌ها، آزادی سفر، عدم ترس از بازداشت غیرقانونی) انکار می‌کند. به عبارت دیگر گسترش و ترویج آزادی از دولت، مستلزم کنار گذاشتن وسایل سرکوب و فشار است.» (آقابخشی، افشاری، ۱۳۸۳: ۲۵۵)

«واژه آزادی» به فراوانی در شعر کلاسیک فارسی به کار رفته است و در باره آن، اشعار بسیار می‌توان یافت، اما معنی غربی «آزادی» که به معنی حکومت قانون و نظم اجتماعی استوار بر برابری است، چیزی است که در نتیجه‌آشنایی با مغرب زمین در اندیشه و احساسات شاعران و اهل قلم ایران باز تابیده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۶۹)

حال باید دید، ادیب چند مورد از واژه آزادی در اشعار استفاده نموده و آیا مراد از آزادی در همه جا آزادی به مفهوم دموکراسی رایج در غرب است یا خیر. ادیب الممالک در دیوان خویش تنها ۱۳ بار از این کلمه استفاده کرده است. بسامد واژه «آزادی» به نسبت بسامد واژه «وطن» در دیوان ادیب بسیار اندک است. در نمودار شماره (۲) واژه آزادی در دیوان ادیب با دیگر شعرای مورد مطالعه مقایسه شده است.



(نمودار شماره ۲)

ادیب در قصیده‌ای که در مدح حضرت اشرف سپهدار سروده و از مشروطیت و آزادی سخنی به میان آورده است، جان خود را فدای رندان آزادی طلب می‌کند و با مشروطه‌خواهان همراه و هم صدا می‌گردد.

رنج ما بردیم و گنج ارباب دولت برده‌اند
 حضرت اشرف، آن که از یاسای او
 هست مشروطه بدو پاینده، ایران زو به پای
 جان فدای همت رندان آزادی طلب
 بودی از روز ازل مشروطه‌خواه و صلح‌جوی
 خار ما خوردیم و ایشان گل به دست آورده‌اند
 عدل جویان جان گرفته بدسگالان مرده‌اند
 زین سبب دزدان آزادی از او افسرده‌اند
 که به یک جنبش خران را زیر بار آورده‌اند
 فتنه‌جویان خاطرت را زین جهت آورده‌اند

ص ۵۳۱

در ترجیح‌بندی که در حسرت مشروطیت و بمباران حرم امام رضا (ع) سروده، مشروطه و مشروطه‌خواهان را به باد ناسزا می‌گیرد، او ترقی و آزادی ملک را از دست رفته می‌داند و می‌گوید خاطری نیست که مایوس از آن دو نباشد.

دوست و لشکر و کشور هم رفت
 از ترقی و آزادی ملک
 چتر و طبل و جرس و کوس نماند
 خاطری نیست که مایوس نماند

ص ۴۷۹

و در جایی دیگر اوج یأس و ناامیدی خود را آزادی بیان می‌دارد و معتقد است که تنها از کف جبرئیل باید ساغر آزادی به ما برسد و صور اسرافیل، مژده آبادی این سرزمین را بیاورد، یعنی در این ملک به این زودی بوی آزادی به مشام نخواهد رسید. از کف جبرئیل رسد ساغر آزادی ما صور اسرافیل دمدمزده آبادی ما

ص ۷۷۵

در قصیده‌ای که به مناسبت به توپ بسته شدن مجلس توسط «لیاخوف» روسی سروده است، مجلس را بارگه داد می‌داند و کار کردش را آزادی و قانون گسترتری برمی‌شمرد.

ای کاخ بهارستان سقفت زچه وارون شد ای رشک نگارستان خاکت زچه پرخون شد...
تو بارگه دادی، کی درخور بیدادی چون کار تو آزادی، افکار تو قانون شد...
با آن همه استادی در مهلکه افتادی سر رشته آزادی از دست تو بیرون شد

ص ۷۷۴

در ابیاتی، آزادی را به مفهوم رایج در ادبیات کهن فارسی به کار می‌برد و منظورش از آزادی، آزاد شدن روح از قید کالبد تیره جسمانی است. در واقع می‌خواهد بگوید: مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک / چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم و باید برای رهایی این قفس را شکست.

تن در طلب شادی است جان در پی آزادی این طالب آبادی است، آن مایل ویرانی
آبادی اگر خواهی تو بنده‌ی این جسمی ویرانی اگر جویی تو زنده‌ی آن جانی

ص ۴۳۵

بررسی این ابیات نشان می‌دهد که در ذهن و ضمیر ادیب الممالک، مفهوم رایج آزادی به معنای یک حق شهروندی و اجتماعی جای نگرفته است. او نه محاسن آزادی را می‌داند و نه معایبش را در آن دوران بر می‌شمرد. این واژه را نه از روی علم و آگاهی بل از این روی که حرف تازه روزگار و به اصطلاح نواندیشان عصرش است، به آن اشاره می‌کند و در شعرش استفاده می‌نماید.

در مجموع، شاعران دوره مشروطه مفهوم آزادی را به طور گسترده و البته در اکثر موارد بدون نقادی وارد شعر فارسی کردند، البته نکته بسیار مهم در این است که دوره مشروطه، دوره شروع و آغاز است و بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و ادبی که بعدها شکل می‌گیرد و یا کمال می‌یابد از همین نقطه آغاز می‌شود. شاید اگر ادیب جان و دل بسته‌ی آزادی و معنای آن بود - همان طور که جان و دل، بسته‌ی وطن بود - به همان میزان این واژه در شعرش به کار می‌رفت و در ارزش ابعاد گوناگون آن، داد سخن‌سرایی می‌داد. عدم التفات او و بسامد پایین این واژه در اشعار ادیب، نمایانگر عدم آشنایی او با معنای این واژه است و شاید هضم معنای واژه آزادی برای او و بسیاری از هم‌عصران او سخت بود و این عیبی بر ادیب و امثال او نیست، آزادی نیاز به تمرین دارد. باید آن را تمرین کرد.

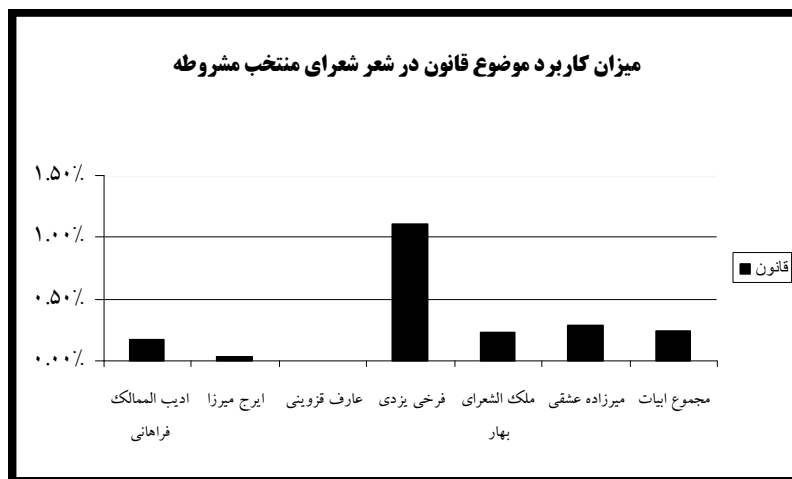
جایگاه "قانون" در دیوان ادیب‌الممالک

قانون (Law)

در فرهنگ علوم سیاسی، قانون این گونه تعریف شده است: ۱- مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور و کلی است که در زمان معین بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین شده است. ۲- اراده طبقه حاکم که به صورت قانون بیان می‌شود. ۳- مجموعه مقررات حاکم بر روابط افراد یک جامعه سیاسی ۴- قاعده‌ای که توسط یک قدرت عمومی مقرر شده و مدلول آن، الزام یا اذن و اباحه است و همه افراد باید از آن پیروی کنند. ۵- اصل کلی که به عنوان تنظیم‌کننده روابط اجتماعی از طرف هیات حاکمه و افراد یک جامعه پذیرفته شده و ضمانت اجرایی برای آن وجود داشته باشد. ۶- قاعده‌ای حقوقی و واحد صفت کلیت و عمومیت با ضمانت اجرایی خاص که با فرض دوام از طرف مرجع صالح و با رعایت تشریفات مقرر، برای تنظیم روابط اجتماعی، در جامعه‌ای ملی تنظیم و از طرف قدرت سیاسی تضمین شده باشد.

همچنین در بیان «حکومت قانون» (Nomocracy) این گونه آمده است: «حکومت قانون» مفهومی که بر صلاحیت قانون و به ویژه حفظ حقوق و آزادی‌های فردی، در مقابل قدرت دل‌خواهانه و مداخله خودسرانه مقامات دولتی تأکید می‌کند. به بیان دیگر، یکی از اصولی که به عنوان ضامن حقوق و آزادی‌های فردی شناخته شده، اصل حاکمیت یا تفوق قانون است که به موجب آن، دولت نیز مانند افراد باید تابع قانون باشد و همواره در تصمیماتی که می‌گیرد و اعمالی که انجام می‌دهد، قوانین و مقررات را رعایت نماید.

اما ادیب‌الممالک، شاعر عهد مشروطه، از این واژه ۲۸ مورد در اشعار خویش استفاده نموده است. که در دو مورد کلمه قانون را به معنای «ساز» و آلت موسیقی خاص استفاده کرده است و در موارد دیگر به معنی رایج غربی آن می‌باشد. یعنی به نسبت تعداد ابیات دیوانش، ۱۶۰۷۴ بیت، ۰/۱۷٪ این واژه در اشعار او استفاده شده است. در نمودار شماره (۳) این موضوع در مقایسه با سایر شعرای مورد مطالعه به روشنی نشان داده شده است:



(نمودار شماره ۳)

در نتیجه باید گفت، قانون و گرایش به آن در دیوان ادیب‌الممالک جایگاه وسیع و پردامنه‌ای را اشغال نکرده است و از ابیاتی چند تجاوز نمی‌کند. اما نسبت به آن و نسبت به قانون‌گرایان بی‌تفاوت نیست و آنان را افراد شجاعی می‌داند که از مرگ اندیشه ندارند، او در مدح سپهدار می‌گوید:

طالبان عدل و قانون را ز مرگ اندیشه نیست از برای آن که آب زندگانی خورده‌اند
حضرت اشرف سپهدار، آن که از یاسای او عدل جویان جان گرفته، بدسگالان مرده‌اند
ص ۲/۸۰۳ و ۳

ادیب‌الممالک در قضیه به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، بیزاری خود را از استبداد و اشتیاق خود را به قانون اساسی در خطاب به مجلس این گونه بیان می‌دارد:

تو بارگه دادی، کی در خور بیدادی چون کار تو آزادی، افکار تو قانون شد
آوخ که زاستبداد قانون تو شد برباد تقدیر چنین افتاد، اوضاع دگرگون شد
دانای سیاسی کو؟ قانون اساسی کو؟ آن قدرشناسی کو و آن عقل و هنر چون شد
آن مجلس کمیسیون، و آن لایحه و قانون از کج روی گردون، افسانه و افسون شد
ص ۵۴۵

گاهی او در اشعارش، مشروطه در ایران را شوم می‌داند و از قوانین ایراد می‌گیرد:

عیب مشروطه به ما معلوم است نام مشروطه در ایران شوم است
هر که را گفتی مشروطه‌طلب حال آن بر همه کس معلوم است
ص ۵۲۵

مجلس شورای ملی جنگلی شد که اندر آن روبهان آزاد و خرگوشان رها، خرسان یله
فتنه مشروطه خواهان هوسناک از ستم ملک را افکند در پستی، ملک را در عنا...
هم شبیهند این جماعت به جهودان از هوس طبعشان نمود بر سلوی و بر من اکتفا...
ای شده اندر لباس میش با چنگال گرگ هم بلاشرطی تو در مشروطه هم با شرط لا
قلب تاری را به جای نقد روشن بر نهی جو فروشی گشته نزد مشتری گندم‌نما...
مجلس شورا بهل بزم سنا تعطیل کن اندرون بسپر به کدبانو برون بر کدخدا...

و در زمان تشکیل مجلس ملی و خلع محمدعلی شاه، از این که کشور دوباره صاحب قوانین می‌شود، اظهار شادمانی می‌نماید:

مجلس ما تازه شد، مست به خمیازه شد کار به شیرازه شد، شهر پرآوازه شد
بیارید، بیارید زر از کان سیاسی نگارید، نگارید قوانین اساسی
ص ۵۶۴

در قطعه‌ای در سال اول مشروطه سروده است:

بیچاره آدمی که گرفتار عقل شد خوش آن کسی که کره خر آمد الاغ رفت
ای باغبان منال زرنج دی و خزان بنشین به جای و فاتحه برخوان که باغ رفت
ای پاسبان مخسب در غارت سرای دزد دغل به خانه تو با چراغ رفت
ای دهخدا عراق و روی و توس هم نماند چون بانه رفت و سقز و ساوجبلاغ رفت
یاران حذر کنید که در بوستان عدل امروز جوقه جوقه بسی بوم و زاغ رفت

در قطعه‌ای، که در پنج‌شنبه دهم رمضان ۱۳۲۸ سروده است، قانون را چیزی می‌انگارد که دست و پایش را بسته است! و از دیوار بدبختی و غفلت و فقر بی‌پایان ملت و غرض سی میلیون دولت و از اختلاف اعتدالیون و انقلابیون رنج می‌برد و تنها امیدش رحمت بی‌چون باری و همت ملت است.

از دو چشمم آب یک سوگشته جاری خون زیک سو

دست و پایم بسته دین از یک طرف قانون زیک سو

گردمان دیواری از بدبختی و غفلت کشیده

فقر بی‌پایان زسویی، قرض سی میلیون ز یک سو

نوعروس ملک را کابین کنند از بهر خصمان

اعتدالیون ز سویی انقلابیون ز یک سو

ای امیری بر دو چیز امیدواری منحصر شد

همت ملت زسویی رحمت بی‌چون ز یک سو

به هر حال، ادیب‌الممالک این گونه نیست که خواهان عدالت نباشد، بلکه بررسی دیوان، مبین این نکته اساسی است که یکی از دغدغه‌های ادیب برقراری عدل و داد است، منتها نه عدل و مساواتی که از طریق حکومت قانون و مشروطه به اجرا درآید او عدل و مساوات را از سلطان می‌طلبد!!

ادیب در ستایش و مدح مظفرالدین شاه و «تبریک و تهنیت مجلس شورا» از این که دیگر عدل سلطان! نصیب همه کس خواهد شد، اظهار مسرت می‌نماید:

کس نباشد زین سپس از جور دیوان در شکنج کس نماند بعد از این از عدل سلطان بی نصیب
ناله مظلوم آید تا به تخت شهریار راز محبوبان شود یک باره پیدا بر حبیب

دیوان / ۵۳

ادیب‌الممالک در این چکامه واژه «عدل» را همراه با سلطان و ملازم او می‌آورد و او را فقط عادل و دادگر معرفی می‌نماید.

بر رعیت داد شه، در مملکت الطاف وی بهتر از سال فراخ و خوش‌تر از عام حسیب
عدل این شه را کرام‌الکاتبین داند حساب کار این شه را امیرالمؤمنین باشد حسیب

دیوان / ۵۴

ادیب‌الممالک، اغلب مظفرالدین شاه را می‌ستاید و او را دادگر و عادل توصیف می‌نماید. در دیوان چاپ وحید دستگردی ۱۳۱۲ ش در آغاز قصیده‌ای این گونه آمده است: «قصیده» روزی که بیست و چهارم ذی‌الحجه از سال هزار و سیصد و هفت هجری بود، در باغ در شمال تبریز رفتم تا پای حضرت ولی نعمت بزرگ را (روحی فداه) بوسه زنم! آن باغ به تازگی چندان صفا و صفوت گرفته بود که بر بهشت برین می‌نازید، از بس که گل‌های رنگارنگ داشت... مرا از مشاهده نزهتی در خاطر پدید آمد... در این اثنا پیشکاران اصطلب و جلوداران اسبان خاصه را دیدم که اسبان تازه به زاده و ممهور و تازه نژاده را با کمند بسته در دامن باغ می‌کشاندند.

لختی پیش رفته حضرت اقدس را که با روی چون ماه به تماشای داغگاه آمده بودند زمین بوس ادب به جای آوردم، فرمودند هان ای امیرالشعرا چونان که آن مرد

شاعر سیستانی داغگاه ابوالمظفر را با اسبان نو بزاد، بیتی چند ستاید، تو نیز بایستی
چنان چکامه فراهم کنی و این بیت فرخی برخواندن

تا پرند نیلگون بر روی بندد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
من نیز شرط طاعت را سر به زیر انداخته پس اجازت در گوشه که به چشم بزرگ
منظر خوردبین آن حضرت درنیابم، بنشستم و این قصیده غرا بر هم فرو بستم و تا من
از نبشتن و خواندن پرداختم هنوز نیمه اسبان را به داغ در نیاورده بودند، با این که از
یکصد اسب در آن روز بفزون داغ بر ننهاندند. قصیده این است:

ابر چون پیلان مست آمد فراز کوهسار باد همچون پیلان بر پیل مست آمد سوار
آبگیر از باد شبگیری کند سیمین زره لاله از گلبرگ تر آراست یا قوتین حصار...
و بعد از بیست بیت تشبیب و تغزل در وصف داغگاه مظفرالدین شاه با این بیت
تخلص به مدح او این گونه گریز می‌زند:

سوسن اندر شکر و تمجید ولی عهد ملک هم چنان گویا که بر تصدیق احمد سوسمار!
خسرو عادل مظفر شه خداوند مهین آن امیر کامران آن شهریار کامکار
تخت را والا مکین و بخت را خرم درخت بوستان دولت و اقبال را فرخ بهار...
تا مظفر شه بر او رنگ ولی عهدی نشست داد داد و کشت خصم و کشت عدل و کند خار...

و با این بیت خود را برتر از فرخی، عنصری، عسجدی، و حتی فردوسی می‌خواند:
فرخی سوزد چکامه، عنصری شوید ورق عسجدی برد زبان، فردوسی آید به اعتذار

و قصیده را تجدید مطلع می‌نماید، و در این تجدید مطلع گرچه به یاد مظفرالدین
شاه می‌آورد که فرخی در وصف داغگاه اسبانی گرفت، اما مشخص نیست که آیا او هم
اسبی یا اسبانی را با پای برهنه در پی دوید تا در گوشه‌ای حصار گیرد و از آن خود
نماید. فرخی که خوش شانس بود او را نمی‌دانم، حداقل قصیده این را می‌گوید.

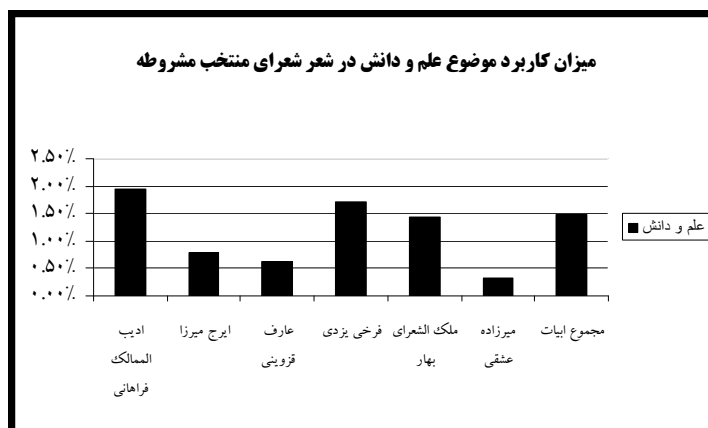
فرخی گر بوالمظفر شاه را در داغگاه مدحتی شایان نمود و برد اسبی ده چهار
من مظفرشاه را بستایمی کز فرخی در رکابش توسن افلاک را باشد سوار...

الحق که خوب به اقتضای فرخی می‌رود و پا جا پای او می‌گذارد، انگار که هشت قرن از روی این سرزمین عبور نکرده و زمان و تاریخ همچنان ثابت بوده است و کوچک‌ترین تغییری در اوضاع و احوال پادشاهی و مملکت و شاعری ایجاد نگردیده است. به راستی، ادیب در این شعر فرخی ثانی است و وجودی مکرر! البته ادیب‌الممالک، اشعاری در قالب طنز و هجو در موضوعات عدلیه، نظمیه، امنیه با رویکرد عدالت خواهانه دارد و خواننده اشعار را به تعمق و تأمل و تفکر وامی‌دارد از جمله این اشعار شعر "هجو قاضی صلحیه بلد" است که به زیبایی موضوع عدالت و قضاوت در آن روزگار را به تصویر می‌کشد.

جایگاه دانش در اشعار ادیب‌الممالک

دانش و علم (Knowledge & Science) :

در این چهار موضوع منتخب تحقیق، واژه «دانش» و واژه «علم» نسبت به موضوعات دیگر بسامد و تکرار بیشتری داشته است. در دیوان ادیب‌الممالک تعداد ۳۱۳ مرتبه این دو واژه آمده است. که ۱۹۴ بار واژه دانش و ۱۱۹ بار واژه علم تکرار شده است و به نسبت تعداد ادبیات (۱۶۰۷۴)، ۱/۹۵٪ درصد ابیاتش را شامل می‌شود، که مقایسه این موضوع با سایر شاعران مورد مطالعه در نمودار شماره (۴) به روشنی نشان داده شده است:



(نمودار شماره ۴)

نیز تعداد ۵۳ بیت هم وجود دارد که ادیب از واژه جهل، جهالت و نادانی استفاده کرده است و آن را نکوهش نموده است.

می‌توان گفت، در دیوان ادیب بسیار از علم و دانش یاد شده است و نیز از جهل و نادانی بسیار نکوهش شده است. با این توضیح که خردورزی‌های او تاملات فلسفی و فردگرایانه ناصر خسرو را به یاد می‌آورد. ستایش ادیب از دانش و علم و از خرد و خردمند، بسیار ژرف است و ریشه در فرهنگ تاریخی کهن دارد. تلمیحات او در معرفی خردمندان تاریخ وقایع مبتنی بر اندیشه‌های آنان، چشم‌گیر و فراوان است. اما باید پذیرفت که در عصر او، طبقات مختلف جامعه به نوعی اسیر جمود فکری بوده و تحرک و پویایی لازم را نداشته‌اند.

جهل ستیزی‌های او محرک خوبی برای بیداری اذهان عمومی و واداشتن مردم به تأمل و اندیشه‌ی در خویشتن است؛ به خصوص آنجا که با زبان طنز و هزل بیان می‌شود، خواننده را به تفکر وا می‌دارد. اینک شواهدی چند:

علم بیاموز کار بند مراو را	تا نشوی چون حمار حاصل اسفار
چون نه هنر باشدت نه زهدونه طاعت	چون نه کرم باشد نه عهد و نه کردار
مسخره دیوانگان و صورت دیوی	وز تو بسی بهتر است صورت دیوار

ص ۲۴۱

کمال مرد به فضل و مردی و هنر	به ویژه آن که مراو را بود نژاد و گهر
برو هنرطلب ای خواجه کز پدر و مادرت	درون گور نپرسد نکیر و منکر
بزرگ مرد کسی را شمر که توأم داشت	نژاد و اصل و گهر با کمال و فضل و هنر

ص ۲۷۷

بود دو چیز به هر روزگار و در هر جای	ستون بیت سعادت قوام نسل بشر
نخست دین و دوم علم دان که این هر دو	شدند چون دو برادر زیک پدر و مادر
به شرع کار معیشت منظم است و درست	به علم پشت عمل محکم است و مستظهر
به شرع شاید قانون گذاشت بی‌دستور	به علم شاید کشور گرفت بی‌لشکر

امام بی‌دین باشد فضیحت محراب چنان که مفتی بی‌علم ضحکه منبر
چو خسته شد تن دین از کجا برآید کار چو بسته شد در علم از کجا گشاید در
عقل باشد مرشمارا مادر و دانش پدر عدل باشد مرشما را زاده و حکمت ریب
جمال و زینت انسان به دانش راست هنر که آدمی شرف از دانش و هنر دارد
پس اجتماع بیاید زروی دانش و علم که علم اگر نبود اجتماع بی‌معناست
خوشا به حال ملت نجیب و غیور که علم و دانش او کمال استغناست
ادیب حتی ممدوحان خود به خصوص مظفرالدین شاه را با صفت «سپهر حکمت و
دانش» مدح می‌نماید.

ملک مظفر دین آسمان عدل و ظفر سپهر حکمت و دانش، جهان همت وجود
به داد و بخشش شد جانشین نوشروان به فضل و دانش شد یادگار بن مسعود
ادیب، واژه دانش را که اغلب در مدح به کار می‌برد با صفات و اضافه‌های این چنین
نقل می‌کند: دینار دانش سپهر حکمت و دانش، زر دانش، نار دانش، فنون دانش، کودک
دانش، کتاب دانش، مرغ دانش، راه دانش، کشتی علم، کان دانش، ایوان دانش، سوهان
دانش، برهان دانش، سلیمان دانش، لقمان دانش، یزدان دانش، سلطان دانش، دبستان
دانش، تیبان دانش، رضوان دانش، بستان دانش، متاع دانش، گوهر دانش، چشم دانش،
مسجد دانش، مرشد دانش، سید دانش، دانش آینه.

در ایران عصر شاعر، علاوه بر خاندان سلطنتی و شاهزادگان دوطبقه‌ی بزرگ و
بانفوذ جامعه عبارت بودند از: اعیان و اشراف، ملاکین بزرگ. این دو گروه در امور
سیاسی و اداری کشور نفوذ ویژه‌ای داشتند. در چنین دوره‌ای ادیب از شایستگی‌های
ذاتی برای احراز کار سخن می‌گوید:

با خط زر نبشته بر این طاق لاجورد از گفته مهان و بزرگان رهنورد
دانا کسی بود که به وقت انتخاب کرد مرد از برای کار نه کار از برای مرد

ص ۱۶/۲۱۰ و ۱۷

دانی به کار ما زچه رونیست رنگ و بوی کز بهر کار نیست یکی مرد کار کن

مستور گشته شمس کیاست از این بلاد مهجور مانده نور سیاست از این مدن

۴/۲۲۴ و ۵

همچنین عصری که شاعر در آن زیست می‌کند، دوره‌ی رکود و سستی کشورهای اسلامی در مقابل علوم جدید اروپا است. هنگامی که اروپا از خواب هزار ساله‌ی قرون وسطایی خویش به طور کامل به هوش آمده و به سرعت دوران سکون و عقب ماندگی‌های علمی خود را جبران می‌نمود، مردم مشرق زمین و به ویژه مسلمانان در بستر تاریخ برای رفع خستگی و تجدید قوا آرمیده‌اند. خستگی همیشگی که ریشه در فرهنگ تنبلی و کاهلی ما دارد و این هرگز با خواب برطرف نخواهد شد. ادیب در قصیده‌ی بلند می‌سراید:

... ما همه سرمست و دشمنان همه باهوش ما همه در خواب و حاسدان همه بیدار

ما همه مدهوش و سست و تنبل و کاهل دشمن هشیار و چست و چابک و عیار

ص ۲۵۳

هنر مجوی که در شرق شد جهان تاریک سخن مگوی که در شرق شد هوا مظلّم

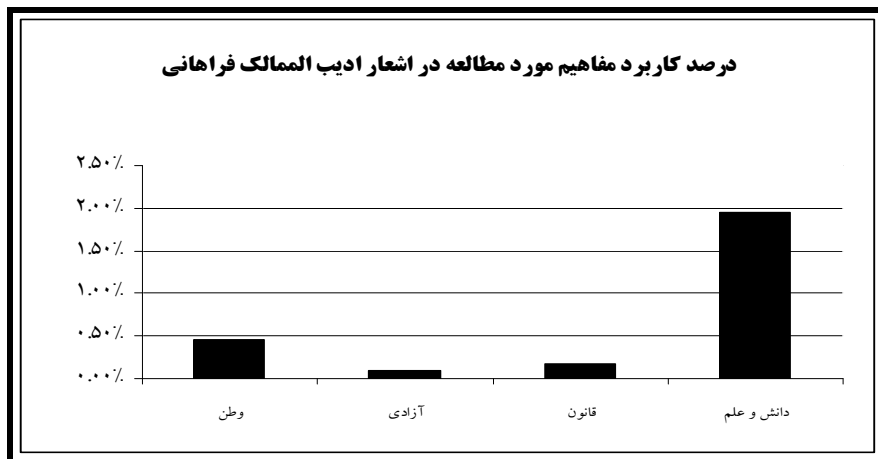
مخوان حدیث که شد کاخ عقل و دین ویران مران چکامه که شد کار شاعری درهم

ص ۶/۶۹۰ و ۷

خرد زخطة مشرق نمود عزم رحیل هنر زکشور اسلام بسته بار سفر

ص ۲۶۳

سخن آخر، اینکه از مجموع آمارهای به دست آمده و بررسی‌های انجام شده می‌توان گفت که رسالت شاعر با توجه به دو نیروی قدرتمند و استعمارگر آن روزگار و اوضاع داخلی ایران، تشویق مردم به وطن دوستی و دفاع از حریم میهن در مقابل جابران و وطن‌فروشان داخلی و دشمنان بیگانه و استعمارگر است، هر چند که جهل و نادانی و عدم آگاهی از دغدغه‌های اصلی و از درون مایه‌های شعر ادیب است. نمودار شماره (۵) بیانگر این مطلب است:



(نمودار شماره ۵)

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- آقابخشی، علی. افشاری، مینو. (۱۳۸۳). فرهنگ علوم سیاسی. ج سوم، ویرایش سوم، تهران: نشر چاپار.
- ۲- دستگردی، وحید. (۱۳۱۲). دیوان ادیب الممالک، تهران.
- ۳- زرین کوب، حمید. (۱۳۵۸). چشم‌انداز شعر نو فارسی. تهران: توس
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۲). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. ترجمه حجت‌الله اصیل، چ دوم، تهران: نشر نی.
- ۵- صدری‌نیا، باقر. (۱۳۷۵). شکل‌گیری اندیشه ملیت در ایران و انعکاس آن در ادبیات مشروطیت. تهران، بی‌نا.
- ۶- موسوی گرمارودی، سیدعلی. (۱۳۸۴). دیوان ادیب الممالک فراهانی، تهران، انتشارات قدیانی.
- ۷- نبوی، سیدابراهیم. (۱۳۸۰). کاوشی در طنز ایران. ج دوم، چ اول، تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.
- ۸- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). چون سبوی تشنه. تهران: جامی.
- ۹- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۶). چشمه روشن (دیداری با شاعران). چ هفتم، تهران: علمی.